

تاریخ دریافت: ۱۳۸۶/۱/۳۰

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۷/۴/۳۰

تأثیر آداب و رسوم حکومت‌داری ایرانیان بر شیوه حکومت‌داری عباسیان

دکتر شکرالله خاکرند*

چکیده

آشنائی مسلمانان عرب با فرهنگ، تمدن و شیوه حکومت‌داری ملل مغلوب از جمله ایرانیان پس از فتوحات، شیوه زندگی و فرهنگ و نظام حکومت‌داری خلفای مسلمان، بخصوص عباسیان را تحت تأثیر خود فرار داد. این تأثیر پذیری، بخشی در یک فرایند طبیعی شکل گرفت، و بخشی عمدتاً بر اساس نوعی تعامل آگاهانه و در نتیجه تکیه عباسیان بر ایرانیان در جریان به قدرت رسیدن بود. شعوبه به عنوان یک جریان پیچیده و چند لایه در این تأثیر گذاری جایگاه ویژه ای دارد. حرکت این جریان بخشی به صورت احیا و بخشی به صورت بازتولید فرهنگ باستانی ایران و تزریق آن در جامعه اسلامی بود. البته بر خلاف نظریه رایج که برای ایرانیان نقش اساسی در سرنگونی امویان و به قدرت رسیدن عباسیان فائل است. نظریه دیگری، این سرنگونی را نه محصول حرکت خودجوش ایرانیان، بلکه محصول توطئه مشترک دشمنان اسلام و حکومت اسلامی می داند. اما، هر چه هست نتیجه آن احیای نظام سیاسی - اداری ساسانیان در دوره عباسیان است. علاوه بر آن حضور ایرانیان در این عرصه است. از بارزترین جلوه های تأثیر و نفوذ ایرانیان بر جریان عمری تمدن اسلامی و به ویژه خلافت، شکل گیری مقام وزارت، اموردیوانی، پندنامه ها، آداب و رسوم درباری، حق الهی حکومت و... می باشد. در این فرایند گروهی از نجبگان ایرانی توانستند با بهره گیری از موقعیتهای خاص، هویت باستانی و آداب و رسوم حکومت‌داری ساسانی را به دولت عباسی منتقل کنند.

واژگان کلیدی

عباسیان، ایرانیان، دیوانسالاری، آداب و رسوم

* استادیار بخش تاریخ دانشگاه شیراز

مقدمه

از هنگامی که رسول خدا (ص) فوت نمود، در دوران خلفای راشدین و بنی امیه، حرکتی در جهت بسط حوزه سیاسی و جغرافیایی حکومت در پیش گرفته شد که ابزار لازم در این باره «فتوحات» بود. دو مسأله همزمان در فرایند فتوحات پیش آمد. یکی گسترش و پیچیدگی سرزمین‌هایی که فتح می‌شد و باید توسط حکومت مدینه یا شام اداره می‌شد و ضرورت ایجاد ساختاری پیچیده‌تر از شیوه ساده حکومت در زمان پیامبر (ص) در مدینه النبی را ایجاب می‌نمود، و دیگر آشنایی مسلمانان با فرهنگ و تمدن و شیوه حکومت داری ملل مغلوب از جمله ایرانیان.

از آنجا که خلفا پس از فوت پیامبر (ص) - بجز دوران خلافت امام علی (ع) - از معرفت دینی فاصله گرفته و در عمل بر اساس علائق و تمایلات شخصی که بسیاری تحت تأثیر رسوبات دوره جاهلی بود و نیز الزامات و مقتضیات عمل سیاسی، عمل می‌کردند، به تدریج نبوت و امامت دینی به خلافت و خلافت به نوعی سلطنت تبدیل شد و از دوره بنی عباس - با توجه به تمایلات خاصی که نسبت به ایرانیان از خود نشان دادند - مفاهیم و روش‌ها و تجربیات نظام سلطنتی ساسانی در حداکثر ممکن به کار گرفته شد.

این اقتباس و یادگیری را ایرانیانی که از دوره بنی امیه در تلاش برای بازیابی موقعیت ایرانیان بودند، با حضور و نفوذ در نظام اداری و سیاسی، ترجمه و تألیف آثاری در باب حکومت‌داری، به عهده‌گیری مناصب مهم چون وزارت، حضور در رقابت ولایتعهدی برای به قدرت رساندن شاهزادگانی که میدان بیشتر و فراختری به ایرانیان بخشند و ... یاری کردند. این پژوهش در پی آن است که شیوه انتقال و چگونگی تأثیرگذاری شیوه حکومت‌داری ایرانیان پیش از اسلام بر شیوه حکومتداری عباسیان مورد گفتگو قرار دهد

عباسیان و ایرانیان در آستانه به قدرت رسیدن خلفای عباسی

عباسیان از زمانی که در کوفه کامیابی چندانی در گسترش دعوت خود نیافتند، به خراسان روی آوردند و از این پس تا زمانی طولانی حکومت آنان در پیوند با ایرانیان، سنت و آداب حکومتداری و ... قرار گرفت.

ایرانیان نیز در آغاز به دلایلی چند نسبت به این حرکت و این حکومت اقبال کردند. سیاست دولت اموی در تحقیر غیر اعراب نظیر ایرانیان که موالی خوانده می شدند، بخصوص در خراسان، آنجا به کانونی برای تجمع مخالفین بنی امیه تبدیل کرد. تمایل بیشترین مردم خراسان به خاندان پیامبر (ص) که عباسیان می‌توانستند زیرکانه و مزدورانه خود را در این عنوان قرار دهند نیز عامل دیگری بود. البته وقتی سخن از خراسان می‌رود، به این معنی نیست که تمام مردم این خطه ایرانی بودند، بلکه خراسان را می‌توان محل تجمع ایرانیان و نیز اعراب ساکن ناراضی - که در نهضت عباسی هر دو گروه سهیم بودند- دانست. ایرانیان در این حرکات عباسیان که خود عرب بودند و مورد حمایت اعراب ناراضی مقیم خراسان، وارد شدند، زیرا مخالفت‌های خود با سلطه بنی امیه را جز در پوشش یک حرکت عربی نمی‌توانستند بیان کنند، گرچه عباسیان کمتر تمایل داشتند، حرکت خود را عربی نشان دهند و بیشترین تکیه خود را بر شعارهای دینی شیعی قرار دادند.

عباسیان با ادعای آل محمد (ص) بودن خود، از این احساس ایرانیان که می‌توان با حمایت از جدی‌ترین و محبوب‌ترین مخالفین بنی امیه یعنی خاندان پیامبر (ص)، به استقلال سیاسی رسید، بهره‌برداری کردند.

این همکاری‌ها به سرعت ایرانیان و شیعیان را به هم نزدیک کرد و ایرانیانی که در آغاز با انگیزه‌های سیاسی به مذهب شیعه گرایش یافته بودند، رفته رفته به آن پیوستند و پس از شناخت و آگاهی بیشتر، خالصانه بدان گرویدند. (خضری، ۱۳۷۸: ۴ و ۵)

دلیلی که نشان دهد یاران ایرانی دولت عباسی در دوره نخست آن دولت ضد عرب بوده‌اند در دست نیست، خاندان عباسی در عصر اموی شبکه وسیع و پیچیده‌ای از طرفداران

مخفی پرورش داده بودند. نخستین اعضای شبکه زیرزمینی عباسیان موالی - نوسلمانان غیر عرب - و اعراب جنوبی خصوصاً بنی مسیله بوده‌اند، و نهضت عباسیان درست از آغاز تا پیروزی حاصل توحید مساعی عناصر ایرانی و عرب بوده است. (فرای، ۱۳۷۸: ۵۷)

البته اعراب خراسان نه تنها امتیاز عرب بودن را از دست داده بودند، بلکه حتی تا اندازه‌ای زیر فرمان غیر عربها قرار گرفته بودند. بنابراین تنها تغییر حکومت، نه صرفاً عوض شدن ولات، ممکن بود وضعشان را بهبود بخشد. (همان)

ارتباط خاص عباسیان با سپاه ویژه خراسان و با درجه‌ای کمتر با خراسان به طور کلی داشتند. چنان که ابوالعباس در خطابه آغاز خلافتش بر زبان راند، اهل خراسان را خصوصاً خداوند به هواخواهی عباسیان برگماشته بود، و منصور چون دریافت که خراسانیان از عاملی که او را به خراسان فرستاده است بی‌زاری می‌جویند، گفت که «عبدالجبار شیعیان ما را نابود کرد. با وجود این، عباسیان خواه به واسطه اعتماد بیش از حد، خواه به خاطر ترس از وابستگی با مبادرت به اعمالی که خراسانیان نمی‌توانستند به آسانی از سر آنها بگذرند، این رشته پیوند خاص را سست کردند. (خضری، ۱۳۷۸: ۷۷)

بدین روی عباسیان، سنن ایرانی را با الگوی قبیله و تفسیرهای مذهبی ترکیب نمودند و در توجیه مشروعیت خلافتشان به کار بستند. در خلافت راشدین، وجهی از مردم گرای معطوف به سنن قبیله و به هر حال، رضایت صحابه وجود داشت. امویان بر تغلب و جبر الهی در مشروعیت خود تأکید داشتند ولی عباسیان برای نخستین بار و به احتمال زیاد با الهام از ایرانیان (اشپولر، ۱۳۶۴: ۷۵ به بعد) علاوه بر نص که شیعیان معتقدند، بر عنصر «وراثت» در خلافت تأکید نمودند. (قادری، ۱۳۷۵: ۱۲۱ - ۱۲۲)

و اصولاً همین وراثت بود که آنان را به مثابه شایستگان تصدی خلافت در نظر ایرانیان جلوه‌گر می‌ساخت. ابن خلدون می‌نویسد: «دولت عباسی از دولت‌های شیعه است و از کیسانیه بیرون آمده است... بنی عباس را شیعیانی است از مردم خراسان ... اینان می‌پندارند سزاوارترین کس به امامت، بعد از پیامبر (ص) عباس بود زیرا به دلیل آیه «اولوالارحام بعضهم اولی ببعض» عباس، وارث پیامبر (ص) است، ولی مردم مانع شدند که او به خلافت

رسد و بدین گونه بر او ستم کردند و خداوند آن حق را به فرزندانش بازگردانید.» (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۲۷۲)

دولت عباسی به رغم آرمان برابری طلبانه خود در سراسر جامعه اسلامی، در عمل به دو نیروی خراسان و اعراب یمنی تبار کوفه و قباایل هم پیمان آنها متکی بود. البته بین این دو نیرو، رقابت شدیدی حاکم بود و در این میان، سپاه خراسان به رهبری ابومسلم برتری مطلق داشت. دلجویی سفاح از اعراب کوفه، حاکی از نگرانی خلیفه از قدرت ایرانیان و تلاش در ایجاد توازن بین آنها از نخستین بامداد خلافت بود. رقابت بین ابوجعفر منصور (برادر خلیفه سفاح) و ابومسلم نمودی از تقابل دو جناح عرب و ایرانی در دولت جدید بود. اندیشه قتل ابومسلم منحصر به منصور یا کینه و رقابت شخصی او نبود، بلکه ناشی از نگرانی عمومی اعراب از سلطه و سیاست خراسانیان (عنصر ایرانی) بر خلافت جدید بود که هر دو گروه را به مراقبت مستمر از اعمال یکدیگر وا می‌داشت. (فیرحی، ۱۳۷۸: ۱۸۸)

طقوش می‌نویسد: «ولی با همه اینها تکیه عباسیان بر خراسان بود، اما نمی‌خواستند بر خراسان و خراسانیان سرکش یا مستقل متکی باشند. بلکه خراسان را برای خود می‌خواستند. سیاست شرق‌گرایی حکومت سیاسی و توجه به خراسان نتیجه عوامل متعددی بود از جمله خصومت اهالی شام با عباسیان و انتقال پایتخت از دمشق به بغداد و تأثیر ایران بر نظم و زندگی عباسیان و رونق گرفتن تجارت به سمت مشرق و دور شدن عباسیان از دریای مدیترانه و بی توجهی عباسیان به ایجاد ناوگان دریایی در مدیترانه از نتایج این سیاست بود. انتقال پایتخت به نوعی انتقال از جهان روحی به جهان ایرانی بود. بنابراین از فعالیت جنگی شدیدی که دوران اموی در جبهه غربی در دریای مدیترانه شاهد آن بود، دست کشیدند.» (طقوش، ۱۳۸۰: ۳۷)

در نتیجه انتقال پایتخت و بی توجهی به امور مغرب، نفوذ عباسیان در مغرب اسلامی کاهش یافت و به جدایی سرزمین‌های غربی از قدرت مرکزی منجر گردید.

خلفای عباسی از برخی عادات‌های ایرانیان پیروی نمودند، مثل به انحصار درآوردن قدرت، پنهان شدن از دید مردم، حضور در وسط سپاه و کنار آن، در نتیجه این کار، شغل پرده‌داری پدید آمد، همان گونه که شیوه‌ای خاص برای دادن چیزی به خلیفه رواج یافت،

مثل خم شدن، بوسیدن زمین یا بوسیدن پایین لباس، زندگی خلفا، روش کار و شیوه حکمرانی شان متأثر از آیین‌های ایرانیان بود. نظم اداری آنها تقلیدی از دیوان‌های ایرانی بود، همان گونه که دربارشان پر از نوکران و کنیزان بود. (همان: ۳۸ و ۳۹)

نقش شعوبیه به عنوان یک تشکیلات چندگانه در زوال امویان و قدرت عباسیان
با توجه به فضای ایجاد شده در روابط عباسیان و ایرانیان، بخشی از ایرانیان که از دوره اموی دست اندرکار بازیابی موقعیت ایرانیان بودند، حرکتی را آغاز کردند، که حلقه‌های مرتبطی داشت، که بخشی از آن به موضوع ما مرتبط است. این حرکت نهضت شعوبیه بود. «نهضت شعوبیه» در آغاز عکس العمل تحقیر موالی توسط خلفای بنی امیه و اعراب تابع آن بودند. کتب تاریخ و ادب مملو از حکایات و اشعار و داستانهای عصیت عرب بر ضد موالی است. (همانی، ۱۳۶۳: ۲ و ۳)

این تحقیر و شدت عمل که توسط امویان اعمال می شد ... خلاف تعالیم دین مبین اسلام که مورد پذیرش و قبول ایرانیان قرار گرفته بود. این امر عکس العمل ایرانیان را از همان زمان به دنبال آورد. حس کینه‌توزی و انتقام جایگزین شد. این عکس العمل اطسوار و اشکال گوناگونی به خود می‌گرفت، از جمله به صورت ادبی، سیاسی و علمی. اولین شکل این جنبش به شکل ادبی و در قالب مفاخرت بر جنبش عرب بود، که البته با واکنش شدید امویان روبرو شد. شکل دیگر، سیاسی و در هیأت حمایت از بنی هاشم بود. (همان: ۳۷)

شعوبیه موالی در مبارزه با بنی امیه غالباً با شیعه و خوارج همداستان بودند. (زرین کوب، ۱۳۶۳: ۳۵۳) اینان در واقع می‌خواستند به دست خودشان کسی را روی کار بیاورند که دست نشانده آنها باشد و به اقتضاء وقت مجبور بودند که شخص خلیفه و پادشاه اسلامی را از همان جنس عرب انتخاب نمایند. با بر افتادن بنی امیه نفوذ عرب برنیفتاد، اما حرکت شعوبیه که از زمان بنی امیه حالت زمزمه‌ای داشت، در دوره بنی عباس با آهنگ رسایی اظهار شد. (همان: ۵۰)

بزرگان و اشراف شعوبی تظاهر و تجاسر به شعوبی‌گری نداشتند، اما در باطن کار می‌کردند و افکار و تدبیرهای آنان بیش از هر چیز مؤثر بود. زمامداران و وزرای ایرانی عهد

عباسی غالباً در باطن شعوبی بودند و به وسیله مال و قدرت این عقیده را تقویت می‌کردند. (همائی، ۱۳۶۳: ۱۰۱)

شعوبیه دست به اخبار و احادیث و تواریخ نیز بردند و آنچه ضد عرب بود، ساخته و در کتب تاریخ و حدیث داخل کردند. (همان: ۱۰۷) به هر حال شعوبیه از راه تألیف و تصنیف (آشکار و پنهان) ... کتابهایی نوشتند که مایه انقلاب بزرگ فکری در قلمرو ممالک اسلامی گردید، مسلمانان را واداشت مدتی دراز به تحقیق و تتبع در تواریخ و آداب سرگرم شوند. هر دو طرف مخالف می‌خواستند هر روز مسأله‌ای تازه و مطالبی نو برای اثبات عقاید خویش به دست بیاورند و از این رهگذر مجبور بودند که در آثار ادبی و تاریخی قدیم و جدید هر فرقه و طایفه‌ای از عرب و عجم غور و کنجکاوی کنند تا مطالب تازه به دست بیاورند و این معنی مسلمین را با تواریخ و آداب ملل قدیم آشنایی داد و بسیاری از مطالب تاریخی و ادبی کشف شد. (همان: ۱۳۰)

تردیدهایی درباره آثار ادعایی شعوبیه از دوره ایران باستان، در همان زمانها هم بوده است. آثاری که امثال ابن مقفع خود نوشته‌اند و آثاری که مدعی ترجمه آنها از ادبیات پهلوی بوده‌اند، از حیث موضوع و مضمون مشابه است... در نظر معاصرین و کسانی که نزدیک به زمان ایشان می‌زیسته‌اند، واضح بوده تا جایی که آنها را با هم قابل اشتباه دانسته‌اند...

در عصر جاحظ مباحث شعوبیه و اعراب گرم بود. در مقابل به رخ کشیدن سابقه تمدن باستانی جاحظ در دفاع از اعراب راجع به آثار ایرانی می‌گوید: از کجا که این رسائلی که از ایرانیان در دست مردم است صحیح باشد و ساختگی نباشد؟ و در صورتی که افرادی مانند ابن مقفع و سهل بن هارون و ... می‌توانند مثل همانها را بنویسند، از کجا که این نوشته‌ها از آثار قدیم باشد و آنها را تازه نوشته باشند. (آئینه وند، ۱۳۶۴: ۴۱)

در هر حال از آنچه در کتب ادب نوشته‌اند و از سنجش آثار گذشته برمی‌آید، رسائل ابن مقفع چه ترجمه باشد و چه تألیف در عربی از حیث موضوع و معنی بی سابقه بوده است. (همان: ۴۱۴) مشهورترین اثر ایرانی که به عربی ترجمه شد و تقریباً مآخذ تمام تاریخ نگارانی گردید که به تاریخ ایران توجه داشتند، خداینامه یا خداینامه‌هاست که با عنوان

«سیر الملوک» چند بار به عربی ترجمه یا تهذیب شد. مشهورترین ترجمه این کتاب به دست ابن مقفع صورت پذیرفت. (سجادی و عالم زاده، ۱۳۷۵: ۲۷)

به اجمال می‌توان گفت که غیر از اخبار تاریخی محتوای بسیاری از کتب عربی بر فنون کشورداری، اخلاق فرمانروایان و وزیران و سیره سیاسی آنان متأثر از این گونه آثار ایرانی بوده است. (همان: ۲۸) ابن ندیم می‌گوید: «بخشی از شعوبیه با نیرنگ و به گونه ای پنهان حوادث و بحرانهای ناپسندی در اسلام پدید آوردند» (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۲۶۸)

به هر حال می‌توان گفت نهضت شعوبیه در برانداخت سیادت عرب مؤثرتر از قیام ابومسلم بود. (همانی، ۱۳۶۳: ۴۳) زیرا ابومسلم بسیار زود هنگام کشته شد، اما جلوه‌های حرکت شعوبیه حتی در بحرانی‌ترین شرایط به گونه‌های مختلف پایدار ماند. از جمله از پست‌های کلیدی چون وزارت. این است که شعوبیه هم در ارائه ساختارهای ایرانی در نظام سیاسی و اداری عباسیان نقش داشتند و هم در نفوذ دادن افرادی که با آنها در ارتباط و دست پرورده آنان بودند.

حضور ایرانیان در نظام اداری عباسیان

در زمان بنی امیه کمتر کار مهمی به دست موالی سپرده می‌شد و استخدام آنها برای کارهای آبرومند از قبیل مشاغل دولتی به ندرت اتفاق می‌افتاد. اما در عهد بنی عباس بر خلاف دوره سابق استخدام موالی به تدریج شیوع یافت تا جایی که کارها یکسره به دست موالی افتاد. ابوجعفر منصور عباسی (۱۳۶-۱۵۸) اول کسی است که موالی را در کارهای بزرگ دیوانی و غیره راه داد، و مشاغل مهم را به دست آنها سپرد و غالب عمال و کارکنان مهم وی از جنس موالی بودند. (همانی، ۱۳۶۳: ۵۴) و نتیجه آن شد که یک طبقه متخصص موسوم به دبیران و منشیان موجودیت یافت و آنها توانستند در برابر فقها توازن و تعادلی را پدید آورند و در زمینه فرهنگ نقشی موثر ایفا نمایند (هولت. پی ام، ۱۳۸۳: ۱۶۳)

در عهد هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳) و در زمان پسرش عبدالله مأمون (۱۹۸-۲۱۸) ایرانیان قدرت و نفوذ سرشار داشتند و کارهای مهم به دست عنصر ایرانی اداره می‌شد. در این موقع بود که بر خلاف عهد گذشته، عربها خود را به ایرانیان می‌بستند و نژاد خود را به کسری می‌پیوستند و مدعی انتساب به ایران می‌شدند. ایرانیان در این وقت علناً و آشکارا

به نژاد و نسب خود و این که دولت اموی را منقرض ساخته و امین (۱۹۳-۱۹۸) را به قتل رسانیده‌اند، فخر و مباهات می‌کردند.

بالاخره نفوذ ایرانیان به چند گونه ظاهر گردید: یکی این که دربار خلفا و کاخ سلاطین آن عصر مملو از موالی گردید و کارهای بزرگ به دست آنها افتاد. دیگر این که وزارت که مرکز ثقل حکومت بود، در خانواده ایرانی قرار گرفت و دیگر این که آداب و رسوم ایرانیان شایع گردید و به تدریج آثار تمدن علمی و سیاسی و ادبی ایرانیان در میان ملل اسلامی انتشار یافت. (همان: ۵۶)

ایرانیان از روزگار باستان سلطنت و قدرت داشتند و حکیمان و دانشمندان و سرداران بزرگ از میان آنان برخاسته است. قبیله‌های چندی از عرب در عراق و جزیره می‌زیستند و حکومت‌های نیم مستقل عربی به نام منذریان در حیره تحت حمایت دولت ایران بوده است. (زیدان ۱۳۷۲: ۶۰) حیره از جهت شمال و شرق با ساسانیان همسایه بودند. شاید بتوان گفت هیچ کدام از سرزمین‌های عرب نشین به اندازه حیره به ایران ساسانی در ارتباط نبودند. روابط سیاسی و نظامی و اقتصادی گسترده‌ای میان دولت ساسانی و حیره وجود داشت و همین روابط همه جانبه موجب تأثیرپذیری حیره از فرهنگ ساسانی شد.

از سوی دیگر حیره از سمت جنوب و غرب با اعراب همسایه بود. بین حیره و اعراب روابط سیاسی و نظامی و اقتصادی و فرهنگی گسترده‌ای وجود داشت.

روابط ممتد و گسترده‌ای که میان حیره و ایران عصر ساسانی وجود داشت، موجب نفوذ فرهنگ ایرانی در حیره شد. حیریان عمدتاً از دو طریق با فرهنگ ایرانی آشنا می‌شدند، یکی از طریق رفت و آمد به مناطق مرزی ایران و دربار ساسانی و دیگر از طریق ایرانیانی که در حیره زندگی می‌کردند. (همان: ۱۴)

مردم حیره در آشنا ساختن عرب‌ها با اصول تمدن ایران تأثیر شایان داشتند، زیرا بسیاری از مردم حیره که به اقتضای مجاورت با عادات و رسوم و اصول تمدن ایران آشنا بودند، در نواحی عربستان برای تجارت سفر می‌کردند. (حسن ابراهیم حسن، ۱۳۵۶: ۴۴)

با چنین زمینه‌ای بجز دوره خلفای راشدین و بنی امیه، عباسیان موالیان ایرانی بخصوص خراسانیها را مقرب نمودند و بسیاری از ایرانیان به ویژه آنان که همراه ابومسلم برای خلافت عباسیان کوشیده بودند، جزء مستخدمین درجه اول درآمدند و مشهورترین آنان خالدبن برمک جد وزیران برمکی است. (زیدان، ۱۳۷۲: ۷۶۲) عباسیان موالی را به خدمت‌های مهم می‌گماشتند... و در نتیجه همه کارهای دولتی به دست ایرانیان افتاد. وزیران، سرداران، حامیان، دبیران، والیان همه موالی و ایرانی بودند و مانند مقام خلافت مقام آنها ارثی شده بود و از پدر به پسر ارث می‌رسید و بسیاری از خاندانهای ایرانی مانند خاندان برمک، خاندان وهب، خاندان قحطبه، خاندان سهل، خاندان طاهر و غیره سالها در وزارت و امارت باقی ماندند.

۱ ایرانیان سازماندهی دستگاه عباسی را به عهده گرفتند و دیوانها و بروکراسی عریض و طویلی به وجود آوردند. نخبگان ایرانی به تدریج دار الخلافه را مبدل به دربار خسرو و کسری نمودند، با همان شکوه، اشرافیت، اسراف و تذبذبه‌های شاهان ایران (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۱ / ۳۲۸-۳۲۹)

کارهای عمده مملکت در زمان عباسیان به دست وزیران اداره می‌شد و چون وزیران ایرانی بودند، منصب‌های مهم را به ایرانیان می‌سپردند و کم‌کم ایرانیان آسایش یافتند. (همان: ۷۶۴)

مقام وزیر بعد از خلیفه بود، که از ایران گرفته شده بود. وزیر قائم مقام خلیفه بود و هرچه خلیفه به عیاشی و تفریح سرگرمتر می‌شد، نفوذ وزیر بیشتر می‌شد. (حتی، ۱۳۶۶: ۴۰۴) لفظ وزیر میان عرب قبل از فتح اسلام معروف بود و در قرآن نیز آمد. (طه / ۲۹) در زمان بنی امیه نیز لفظ وزیر به کار برده شده است. یکی از مستشرقین می‌گوید: «اصل وزیر لفظ پهلوی و از (وی چیرا) (Vi-chira) گرفته شده است که به معنی امر و دستورات است. مقام وزارت یکی از مختصات نظام سیاسی در ایران بود که پیش از روزگار بنی العباس میان عرب معروف نبوده است... نخستین کسی که لقب وزیر به او داده شد ابوسلمه بوده و او در زمان بنی العباس بدین مقام و صفت مشهور شد. (امین، ۱۳۵۸: ۲۱۴)

اغلب وزراء در آن عصر موالی و ایرانی بودند. وزیر امور مملکت را اعم از شؤون لشکری و کشوری اداره می‌کرد، سپاه و امور جنگ، مالیات و عایدات تحت نظر او بود. مراسلات و اوامر را به نقاط مختلفه دور و نزدیک می‌فرستاد. در زمان بنی عباس وزراء متعدد نبودند، برخلاف اندلسیها بود که برای هر شغلی وزیری انتخاب می‌کردند. بدین سبب شرط وزارت عبارت از لزوم علم و ادب و تکمیل فصاحت و بلاغت و حسن انشاء بود.

شرایطی را که خلفاء برای وزیر قائل بودند یکی از بزرگترین موجبات انحصار وزارت به ایرانیان بود، اعراب دارای فصاحت لسان بودند... اما ایرانیان در انشاء و ترسل و نامه‌نگاری بیشتر از اعراب قدرت و توانایی داشتند. حتی در زمان اموی اعراب به شمشیر افتخار می‌کردند نه به قلم... وزراء معاونینی داشتند، هر یک از آنان یک یا چندین منشی به نام کاتب و پیشکار داشتند و تمام آن گروه که عبارت از جماعت نویسندگان و ارباب قلم باشد، یک گونه حکومتی تشکیل می‌دادند که در رأس آن شخص وزیر قرار می‌گرفت (همان: ۲۱۵)

در آداب و سلوک برخی وزراء عباسی و اغلب نویسندگان و مستوفیان به نیاکان خود ایرانیان اقتدار می‌کردند. فضل بن سهل که ذوالریاستین نامیده می‌شد، بر یک کرسی بالدار قرار می‌گرفت و او را با همان کرسی حمل کرده نزد مأمون می‌بردند... در این وضع و حال از خسروان ایرانی تقلید کرده بود، زیرا یکی از وزراء پادشاهان ایران بر چنین کرسی قرار می‌گرفت که دوازده جوان از شاهزادگان ایران آن کرسی را بر سر و دوش می‌کشیدند. (امین، ۱۳۵۸: ۲۱۸)

وزراء و نویسندگان (ایرانی) تربیت و تهذیب و ادب اجتماعی را میان مردم نشر و تعمیم داده و جمع ما بین ادب عربی و ادب پارسی نموده و برای آداب آنچه ضروری می‌باشد، از قبیل حکمت بزرگمهر و امثال اکثم بن صیفی و تاریخ ایران و ... سخن‌های خسرو (انوشیروان) و شاپور و ... موبد موبدان و ... جمع و تدوین و مردم را به آموختن و پیروی آنها تشویق نمودند. (همان: ۲۲۲)

از سوی دیگر، عربها هم نسبتاً در کارها مداخله داشتند و دست از خصومت دیرینه برنداشته، جهد می‌کردند که به تدبیر و حیل دوره گذشته را تجدید نمایند و برای این مقصود دسیسه‌ها برمی‌انگیزتند بلکه بتوانند ایرانیان را از کار بیندازند و خود جانشین آنها بشوند. (همانی: ۴۴)

علیرغم این که برخی ایرانیان مثل ابومسلم، برمکیان، خاندان ... در این رقابت‌ها و حسادت‌ها قربانی بنی عباس شدند، اما ساختار تقلید شده از ایرانیان تداوم یافت. یعنی از جهتی انقلاب عباسی کفه ترازوی سیادت ایرانیان را بر عرب رجحان داد ولیکن کار را یکسر نکرد، یعنی سیادت عرب را به کلی از بین نبرد. (همان: ۴۸)

امور دیوانی و اندیشه‌های سلطنتی

یکی از آثار مهم ایرانی که پس از دولت ساسانی بر جای ماند تشکیلات اداری این دولت بود. اعراب با پیشینه صحرانیشینی برای اداره چنین دولتی نه خود سررشته‌ای داشتند و نه تجارب تاریخی ایشان بدانها کمکی می‌کرد... و چون دولت ساسانی ایران تنها دولتی بود که بیش از چهار قرن بر این بخش از شرق فرمان رانده و امپراتوری بزرگی را اداره کرده بودند، و از طرف دیگر در میان ملتهای اسلامی ایرانیان یگانه ملتی بودند که به واسطه آشنایی با فنون مملکت‌داری می‌توانستند زمام کارهای خلافت را بدست گیرند، از این رو جای تعجب نبوده اگر سیاستمداران اسلامی سازمان دولت ساسانی را نمونه برجسته تشکیلات اداری شمرده و در هر گام از ایشان پیروی کرده‌اند. (محمدی، ۱۳۵۶: ۵۰)

گویا برمکیان در این باره نقش خاص و منحصر به فردی داشتند. خالد برمکی متصدی امور خراج بود و او دیوانها یعنی ادارات منظم برای این کار تشکیل داد و دستگاه دولت را بر طبق آیین ساسانیان مرتب کرد و آبادی و عمران و علم و ادب و سرانجام زندگی تازه‌ای آغاز شد که رنگ ایرانی آن به وضوح تمام محسوس بود. (فیاض، ۱۳۶۹: ۲۱۳) بعدها یحیی برمکی با پسران خود (فضل و جعفر) کارهای کشور و لشکر را اداره می‌کرد و پس از زوال برمکیان در دوره خاندان سهل ابن مسنیر ادامه یافت. و نیز نصب مامون از طرف

هارون برای اداره سرزمینهای شرقی و سپردن خراسان به طاهر از طرف مامون نیز جلوه دیگری از حضور نفوذ ایرانی و شعوبی در قالب دیگر است (مسعودی، ۱۹۹۲: ۱۲۷/۲)

عباسیان چون امویان جانشینی را به فرزند خویش می‌دادند. ایرانیان نیز پیروان نظریه تقدس سلطنت بودند که به پندار ایشان هرکه بی نسب خاندان سلطنت قدرت را به دست گیرد، حق دیگری را غصب کرده است به نظر ایشان خلیفه عباسی به اراده خدا نه اراده مردم حکومت می‌کرد. ابوجعفر منصور نیز گفته بود: «من مظهر قدرت خدا در زمینم» این با وضع خلافت به دوران خلیفگان اول که قدرتشان مایه از مردم می‌گرفت، اختلاف بسیار داشت. (حسن ابراهیم حسن، ۱۳۵۶: ج ۲ ص ۲۲۲)

ابراهیم حسن از قول پالمر نقل میکند که: در دوران عباسیان که قیام دولتشان مدیون پارسیان بود، طبعاً اندیشه‌های پارسی نفوذ یافت... و خلافت سازمانی چون امپراطوری ساسانیان داشت. خلیفه از رعیت روی پیوشید و وزیر و جلاد گرفت و هاله قدس و مهابت اطراف وی پدید آمد. رسوم پارسی به دربار بغداد نفوذ کرد، نوروز و مهرگان عیدهای کهن پارسی را جشن گرفتند و خلیفه عباسی رسم خسروان گرفت و عظمت وجدان ایشان را تقلید کرد، هر که نزد خلیفه می‌شد کمر خم می‌کرد و نزد وی زمین را بوسه می‌کرد و چون نزدیک می‌شد روی خلیفه را می‌بوسید، البته جز بزرگان دولت کمتر کسی به این افتخار می‌رسید. (همان: ۲۲۳)

فرای در این باره می‌گوید: «بررسی آنچه در دوره ساسانیان بود می‌تواند سرشت وام‌گیری‌های مسلمانان در دوره بنی‌عباس را بهتر نمودار سازد، گرچه در این جا قصد تفصیل در این باره نیست. لقب پادشاه با سنت بیش از هزارساله‌اش در ایران مقدس به شمار می‌آمد. فرمانروایان خاندان ساسان پشت سر هم به سرعت در نیم قرن پیش از حمله عرب آمدند و رفتند، ولی سنت آنچنان استوار بود که می‌توانست یک شاهزاده از خاندان سلطنت را در برابر شورشها به عنوان تنها نامزد تاج و تخت نگاه دارد.» (فرای، ۱۳۵۸: ۲۳)

فرای در راستای نظریه خود در ارتباط و به هم پیوستگی، اعتقاد دارد که حتی تاریخ ایران قبل از اسلام، با صرف فتوحات، پایان نیافته و این تاریخ تا قرن سوم هجری تداوم

دارد. وی بر خلاف دیگر نویسندگان، سقوط ساسانیان را پایان دوره باستانی ایران نمی‌داند. (فرای، ۱۳۶۸: مقدمه)

از دید فرای این آمیختگی، مثبت ارزیابی شده است. حتی زرین کوب، پژوهشگر ایرانی که زمانی با ارزیابی منفی فتوحات به نگارش کتاب دو قرن سکوت اقدام نمود، در مطالعات بعدی خود، تغییر موضع می‌دهد و فتح ایران به دست اعراب را یک مصیبت ندانسته و آمیزش این دوره را با دیده مثبت تلقی می‌کند. (زرین کوب، ۱۳۶۳: ۱۵۰)

تأثیرات و نفوذ ایرانیان بر جریان عمومی تمدن اسلامی و به ویژه خلافت را می‌توان به دو گروه اصلی تقسیم کرد. گروه اول، آورده‌ها و انتقال‌های تمدن، فرهنگ و باورهای ایران زمین را در قبل از اسلام به داخل تمدن اسلامی در بر می‌گیرد و گروه دوم را می‌توان به فعالیت‌ها، ابداعات و خلاقیت‌های ایرانیان در کلیت تمدن اسلام و جریان‌های عمومی آن اختصاص داد. ابن ندیم در کتاب خود به کرات از ایرانیان و نقش آنها یاد می‌کند. (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۵۴۱ و...)

وی در مقاله‌ای و فصلی تحت عنوان «نام تألیفات فارسیان درباره سیرت و افسانه‌های حقیقی از پادشاهان خود» نام کتابهایی چون رستم و اسفندیار، التاج، خدای نامه و امثالهم را می‌آورد. البته آنچه را که ابن ندیم در کتابش می‌آورد، تمامی اندوخته‌ها و میراث منتقل شده ایران قبل از اسلام و در زمینه‌های مربوط به سیاست و ملکه‌داری در دوران اسلامی نیست و همچنین شایان اهمیت است که بخش اعظم مجموعه یاد شده، به وسیله ابن ندیم در دسترس نیست. این بخش یا در طول قرون ناپدید شده‌اند و یا در انتظار کاشفان و پژوهندگان خود به سر می‌برند. (قادری، ۱۳۷۵: ۲۲۳)

محتوای آثار به جا مانده، همچون کارنامه اردشیر بابکان، نامه تنسر، تاج، جاویدان خرد، کليلة و دمنه (بیدپای) که در اصل روایتی ایرانی از فرهنگ سانسگری تو هندوهاست، و نمی‌تواند مبین تعمیم تأملات نظری ایران اسلامی به دوران باستان باشد (قادری، ۱۳۷۵: ۲۲۴-۲۲۳)

پندیات، مواعظ و اندرزهای ایران باستان به طور گسترده‌ای به فضای عمومی مسلمانان و دربار خلافت سراریر شد. برخی از این اندرزها ریشه ایرانی نداشتند و دارای

اساس هندی بودند و پاره‌ای دیگر جزء میراث مشترک اقوام ساکن در بین‌النهرین به شمار می‌رفتند که عملاً در اختیار ایرانیان به عنوان آخرین و قدرتمندترین حق مسلط در این منطقه درآمدند. این پندیات و اندرزنامه‌ها در ارتباط تنگاتنگ با آداب و رسوم درباری بودند و از سوی خلفا و ندیمان آنها مورد اقتباس قرار گرفتند. البته در انتقال این پندیات و رسوم، از سوی مترجمین آنها و یا اقتباس‌کنندگان بعدی، دخل و تصرفات بعضاً دامنه‌داری صورت گرفت. برخی از این تعدیلات به خاطر هماهنگ کردن آن مقولات با جامعه اسلامی توجیه می‌شدند و گاه در پرهیز و اجتناب از اتهامات ارتداد و تکفیر مخالفین موضوعیت پیدا می‌کردند. می‌دانیم که «ابن مقفع» مهم‌ترین مترجم عصر انتقال، سرانجام جان خود را بر سر اتهام ارتداد نهاد. (همان: ۲۲۵)

در اقتباس و انطباق پندیات و یا رسوم مذکور در دوران ایران قبل از اسلام، به ویژه به هنگام ساسانیان، با ایران اسلامی نباید افراط کرد برخی از صلاحیده‌های مهم در مقاطعی از ملکداری ساسانیان، در دوران پس از افتادن ایران به دست اعراب و مسلمانان، اسوه نشد.

در باب شباهت یا اقتباس «ایده خلیفه الهی» از «فر ایزدی» باید گفت که اعراب قبل از اسلام با نظریات سلطنتی ایرانیان و علاقه مسلمین با نظریات یاد شده، بیانگر تأثیرپذیری تقویت ایده «خلیفه الهی» از نظریات مربوط به موضع و مقام سلطنت در ایران زمین است. همچنین نقشی که منشیان در مقابله با علما ایفا کردند، در گسترش ایده «خلیفه الهی» تأثیرات بسیار داشت.

طرح مسأله خلیفه الهی توسط امویان (خلیفه الله بودن) بیشتر مواقع به جهت ترفیع شأن و مقام خلفا بود و این که موقعیتشان از سوی خداوند است. دلیل دیگری که بیان شده آشنایی خلفای اموی با نظریه حق الهی سلطنت در سرزمین‌های مفتوحه به ویژه ایران زمین بود. امویان می‌توانستند با تقلید از شاهان ساسانی و تمسک به فر ایزدی به مقامی مشابه دست یابند و با این کار به خواسته اول خودشان که دور زدن پیامبر بود، جامعه عمل پوشانند... و انگیزه دیگر نگرانی امویان از پیدایش و گسترش نفوذ علما بود. یعنی کسانی

که خود را وظیفه‌دار تفسیر و تفهیم سنت پیامبر(ص) می‌دانستند و به طور نظری به تحدید قدرت خلیفه در چارچوب شرع گرایش داشتند.

خلفای عباسی نیز چنین بود گرچه نسبت به امویان از نظریه حق الهی سلطنت ایرانیان بر خورداری بیشتری یافتند. عباسیان متأثر از فرهنگ و سنن ایران و با حمایتی که از سوی گروهی که در تاریخ به «منشیان» اشتهار یافته‌اند، تقابل گسترده‌ای را با علما در پیش گرفتند... از این میان نباید نتیجه گرفت که عباسیان به طور مطلق در نقطه مقابل علما قرار داشتند و در همه جا سعی به تضعیف آنان می‌نمودند. جان کلام در اینجا است که عباسیان همانند امویان و قبل از آن در تقلید از ایرانیان، مایل نبودند که حتی الامکان قدرت و چیرگیشان از سوی دیگران تحدید شود. (قادری، ۱۳۷۵: ۶۸)

نکته قابل توجه این که تقابل علما و منشیان به حمایت از خلفا را نباید به مثابه صرف نزاع ناسیونالیسم عرب و فارس در نظر گرفت. جریان‌ات ایرانی‌گری و یا شعوبیه در این تقابل سهم داشتند ولی کاهش تمامی ابعاد موضوع به جنبه ناسیونالیستی آن صحیح به نظر نمی‌رسد.

تقابل علما و خلفا بیشترین شدت خود را در دوران عباسیان و قبل از آن که خلافت آنها رو به ضعف و انحطاط نهاد، تجربه شده بود ولی پس از پیدایش رقبای قدرتمند در چهره سلاطین و نضج نهاد سلطنت، در خیلی از مواقع علما به تقویت موضع خلفا پرداختند و سعی کردند که با به قالب نظریه درآوردن آن از چنگ اندازی کامل سلطنت برخلافت جلوگیری کنند... در موارد عدیده‌ای علما، امکانات فقهی خود را در خدمت خلفا و با دیگر قدرتمندان به کار گرفته‌اند، بدین روی لمبتون از ابویوسف در کنار ابن مقفع (م ۱۸۲) جاحظ (م. ۵۵) و ابن قتیبه (م. ۲۵۶) به عنوان چهار نظریه پرداز دولت در قرن دوم و سوم یاد می‌کند.

منظور از منشیان جمع گسترده‌ای که با تبحر در زمینه‌های ادبی، کلامی و ... در دربار فرا می‌آمدند. از میان ادبا می‌توان از جاحظ نام برد. همچنین نباید ابن مقفع را فراموش کرد. این جمع که از آنها به عنوان منشیان نام بردیم، وجه مشترکشان، تقویت قدرت خلیفه و

شکستن سکوت علما بود. این جمع از سوی وزرا و خانواده‌های معروفی چون برامکه و یا فضل بن ربیع مورد حمایت قرار می‌گرفتند. (همان: ۷۰)

بدین ترتیب جریانی از منشیان ایرانی که به احتمال زیاد شعوبی مذهب بودند، تشکیلات خلافت اسلامی را به تدریج به چیزی شبیه سلطنت شاهنشاهی تبدیل کرد و در حداکثر ممکن آن را از آداب و ارزشهای حکومت‌داری دینی تهی و شیوه‌های استبدادی ایران باستان جایگزین شد. به قول ادوارد براون «دموکراسی عرب جای خود را به عقاید استبدادی ایرانیان داد (براون ، ۱۳۳۵: ۳۶۵)

لطیف تأثیرگذاری ایرانیان گاهی از طریق زنان ایرانی بود که به همسری بزرگان حکومت عباسی در می‌آمدند. آنان با ذوق لطیف و سلیقه خانه‌داری و هوش و زبان توانگر بر شوهران خود نفوذ فوق‌العاده پیدا می‌کردند و به واسطه برتری در هوش و فراست بر شوهران خود غالب می‌شدند و فرزندان خود را به آیین ایرانی می‌پروریدند، چنان‌که مراجل دختر استادسیس که زن هارون الرشید شده بود و بوران دختر حسن بن سهل که زن مأمون شد، بهترین نمونه این زنان شده‌اند. (نقیسی، ۱۳۴۳: ۱۵۸)

بدین ترتیب خلفای عباسی بیش از پیش شئون و رسوم پادشاهان قدیم ایران را بر عهده گرفتند. آنها تدبیر و مباشرت کارها را به مقامات ایرانی سپردند. یک دستگاه اداری که با نهایت دقت از روی سرمشق ایرانی طرح شده بود و مشتمل بر دوایر و ادارات جداگانه (دیوان) مخصوصاً برای سپاه، مالیه و خراج، روابط پستی و ولایات بود. (اشپولر ، ۱۳۶۴: ۸۸ و ۸۹)

میزان نفوذ ایرانیان از جمله در باب دیوان است. دستگاه دیوان ساسانی را عربها به طور کامل تقلید کردند، با بعضی تعدیلات ولی اساساً دستگاه دیوانی ساسانی را ادامه دادند. می‌دانیم که دبیران نخست ایرانی بودند. جهشیاری گوید که «بیشتر دبیران در خراسان از مغان بودند و دفترها فارسی بود.» (فرای ، ۱۳۵۸: ۱۶۷) و چون دبیران یا کتاب‌داران یک اتحادیه یا سازمان صنفی قوی بودند، لزوماً وزیر اعظم ایشان نیز تقریباً همیشه از ایشان منصوب می‌شد. یعنی آن که اولاد الکتاب یا فرزندان دبیران همواره صاحب شغل پدر می‌شدند و حتی وزیران گاهی دودمانی از اولاد الوزراء تشکیل می‌دادند. تا سده چهارم

هجری کتاب بر دیگر طبقات درباره خلافت برتری داشتند. ولی نفوذ آنان ناپدید و تحت الشعاع نفوذ دیگر طبقات از سربازان گرفته تا ادبا و علماء یا مستشرقان قرار گرفت. (همان: ۱۶۸) واژه‌های ایرانی و القاب و عناوین در امور دیوانی و حکومتی بسیار است. دولت خلفا شبیه به اتحادیه‌ای بود از ولایات بسیار که درجه وابستگی و ارتباط آنها با دستگاه خلافت متفاوت بود، رابطه قدرت مرکزی با این ولایات به صورت تسلط بر ادارات منطقه‌ای نبود بلکه هریک از ولایات دیوان ویژه‌ای در بغداد داشتند که به امور آن رسیدگی می‌کرد. (متز، ۱۳۶۲: ۹۵)

در امور غیرسیاسی، از جمله مسأله خراج و ... نیز تحت تأثیر الگوی ایرانی بوده است. نحوه تعیین خراج مسلمانان بر اراضی سواد عراق نیز به خوبی این نکته را تأیید و روشن می‌سازد که آنان قوانین خراج ساسانی را الگوی کار خود قرار داده و با مختصر تغییراتی به همان نحو بر اراضی آن سامان خراج وضع نموده‌اند. (اجتهادی، ۱۳۶۳: ۲۳۲)

با توجه به آنچه گفته شد، دیده می‌شود، چگونه ایرانیان با بهره‌برداری از موقعیت‌های خاص پیش آمده، جایگاه مطلوب و شایسته خود را در تمدن اسلامی می‌یابند. البته بخشی از ایرانیان در مسیری که در این مقاله گفته آمد، قرار نداشتند بلکه هم به لحاظ فکری و هم از جهت شخصیتی کاملاً از هویت پیشین خود و پدرانشان فاصله گرفته عرب شدند و ذوب هویت جدید اسلامی - عربی گردیدند.

اما آنان که تلاش در جهت بازیابی هویت باستانی در چهره جدید داشتند در چندین عرصه حضور داشتند. با خلافت معتصم بخشی از این عرصه از دست رفت و ترکان جایگزین ایرانیان شدند. اما هنوز در حوزه‌ای همچون فلسفه، دانش‌های تجربی، تشکیل حکومت‌های مستقل ایرانی و ... این حضور دیده می‌شود.

منابع و مأخذ

- ۱- آیین‌ه‌وند، صادق (۱۳۶۴)، علم تاریخ در اسلام. تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
- ۲- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۳) العبر (تاریخ ابن خلدون)، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۳- ابن ندیم، محمد (۱۳۶۶) الفهرست، ترجمه رضا تجدد، تهران: امیرکبیر.
- ۴- اجتهادی، ابوالقاسم (۱۳۶۳)، وضع مالی و مالیه مسلمین، تهران: انتشارات سروش.
- ۵- اشپولر، برتولد (۱۳۵۴)، جهان اسلام، ترجمه قمر آریان، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۶- _____ (۱۳۶۴)، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی. ترجمه جواد فلاطوری، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
- ۷- امین، احمد (۱۳۵۸)، پرتو اسلام، ترجمه عباس خلیلی، تهران: انتشارات اقبال.
- ۸- براون، ادوارد (۱۳۳۵)، تاریخ ادبی ایران، ترجمه علی پاشا صالح.
- ۹- حتی، فیلیپ خلیل (۱۳۶۶)، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات آگاه.
- ۱۰- حسن ابراهیم حسن (۱۳۵۶)، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات جاویدان .
- ۱۱- خضری، احمد رضا (۱۳۷۸)، تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه. تهران: سمت .
- ۱۲- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۳)، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران: امیرکبیر.
- ۱۳- زیدان، جرجی: تاریخ تمدن اسلام (۱۳۷۲)، ترجمه علی جواهر کلام، تهران: امیرکبیر.
- ۱۴- سجادی و عالم زاده (۱۳۷۵)، تاریخ نگاری در اسلام. تهران: انتشارات سمت.
- ۱۵- طقوش، محمدسهیل (۱۳۸۰)، دولت عباسیان، ترجمه حجت الله جودکی، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.

- ۱۶- فرای، ریچارد. ن. (۱۳۵۸)، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: انتشارات سروش،
- ۱۷- فرای، ریچارد. ن. (۱۳۶۸)، میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۸ فرای، ریچارد. ن. (۱۳۶۳) (گردآورنده)، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه (کمبریج)، ج ۴، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر
- ۱۹- فیرحی، داود (۱۳۷۸)، قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام. تهران: نشر نی. .
- ۲۰- فیاض، علی اکبر (۱۳۶۹)، تاریخ اسلام، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۱- قادری، حاتم (۱۳۷۵)، تحول مبانی مشروعیت خلافت، تهران: انتشارات بنیان.
- ۲۲- متز، آدم (۱۳۶۲)، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۲۳- محمدی، محمد (۱۳۵۶)، فرهنگ ایرانی و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۴- مسعودی، علی بن حسین (۱۹۹۲) مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق محمد محی الدین، دارالمعارف، بیروت
- ۲۵- نفیسی، سعید (۱۳۴۳)، تاریخ اجتماعی ایران (از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان)، تهران: دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.
- ۲۶- همایی، جلال (۱۳۶۳)، شعوبه، تهران: کتابفروشی صائب.
- ۲۷- هولت، پی. ام. و... (۱۳۸۳)، تاریخ اسلام کمبریج، ج ۲، ترجمه تیمور قادری، امیر کبیر.